اعتقادی

ضرورت توسعه فرهنگ عدالت پذیر

برای نیل به جامعه عدل موعود(۱)

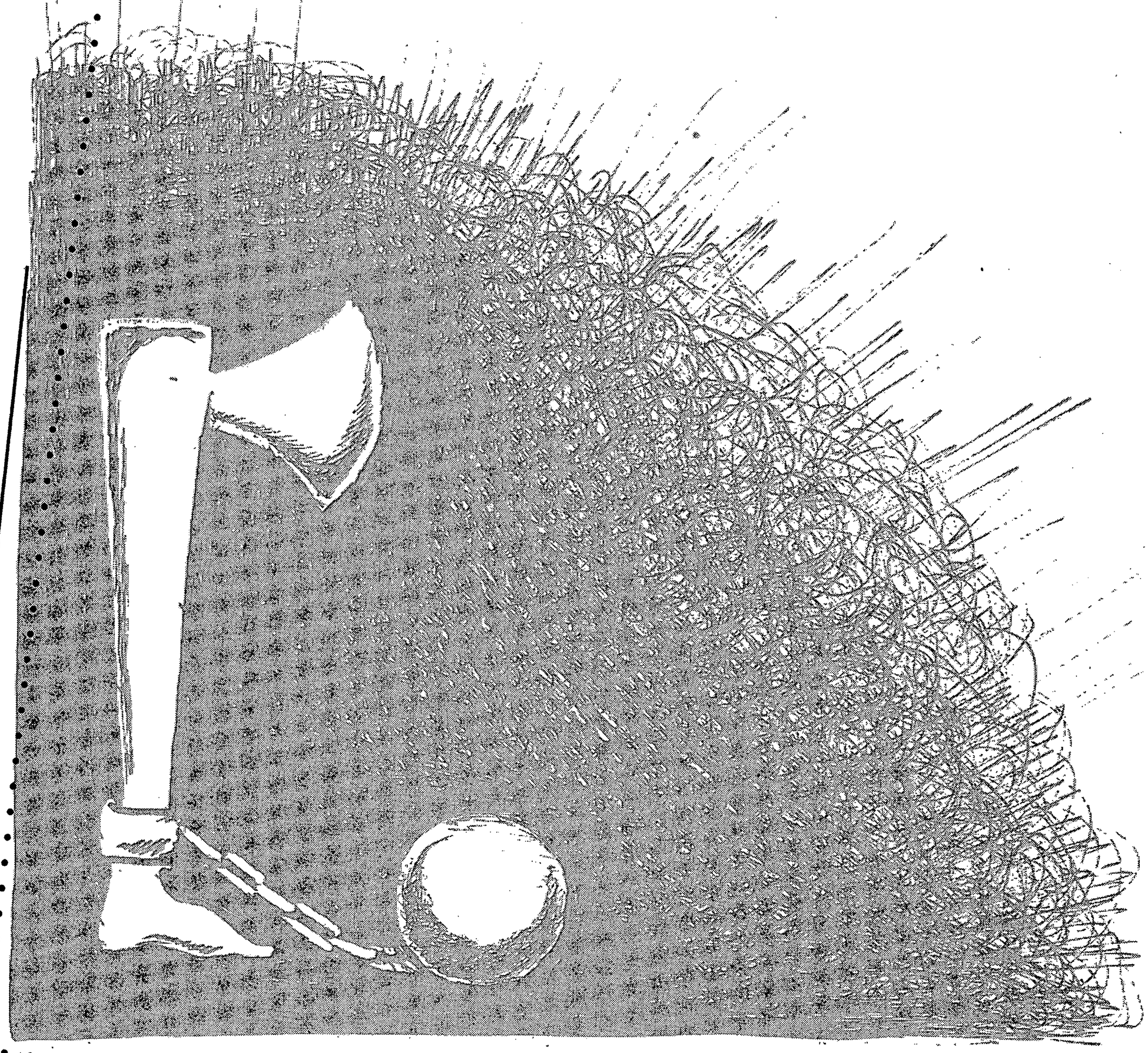

علی اصغر پورعزت[۱]

اشاره

تحقق جامعه عدل حق مدار مستلزم حساسیت عناصر اجتماعی به احقاق حقوق خویش است؛ از این رو تلاش برای توسعه فرهنگ عدالتخواهی و حق گرایی، اقدامی مؤثر در چهارچوب استراتژی انتظار فعال تلقی می‌شود. انتظار برای نیل به جامعه موعود، جامعه موعودی که به صالحان وعده داده شده است.

«وَلَقَد کَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِن بَعدِ الذِّکْرِ أَنَّ الأَرضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ» (انبیاء ۱۰۵)

چکیده:

در این مقاله ضمن اشاره به اهمیت نقش اجرای عدالت در افزایش انسجام اجتماعی و اصلاح امور جامعه، مبحثی دربارهٔ مبانی روانشناختی تمایل به عدالت و ظلم مطرح می شود و با تأمل بر بنیانهای روانشناختی این گونه تمایلات، برخی ترفندهای دفاعی ظلمه و ظلم پذیران، برای کاهش ناهماهنگی شناختی، مورد بررسی قرار می گیرند. سپس با اشاره به خطاهای ادراکی محتمل در ارزیابی رفتارهای اجتماعی و کژکارکردیهای تمایل به ظلم در مواجهه با نابرابریهای منفی و مثبت، بر اهمیت نقش پذیرش فرهنگی در «تحقق جامعه عدل و پایداری آن» تأکید می شود.

همچنین ضمن تأمل بر دشواری اقدام در عرصه فرهنگ، بر نقش خرده سیستمهای آموزشی جامعه در هدایت فرهنگ آن تأکید شده، ضمن نتیجه گیری، نکاتی برای بهبود راهکارها و راهبردهای آموزشی معطوف به ترویج روحیه عدالت خواهی و شعور عدل‌پذیری مطرح می شود.

و در نهایت، تأکید می شود که امید مردم به تحقق پذیری جامعه عدل و باور آنها به امکانپذیر بودن استقرار نظام حکومتی مبتنی بر عدالت اجتماعی، لازمه دستیابی به مشخصه‌های جامعه عدل موعود است؛ جامعه‌ای که تعین یافتن آن مستلزم تلاش و مجاهدت مستمر عناصر اجتماعی در اعتراض به وضع موجود و قیام برای احیاء وضع مطلوب است.

اصطلاحات و واژه‌های کلیدی:

عدالت خواهی و عدل پذیری؛ بنیانهای روانشناختی ظلم؛ ترفندهای دفاعی ظلمه؛ نابرابریهای مثبت و منفی؛ پذیرش فرهنگی و بلوغ عدل پذیری؛ خرده سیستمهای آموزشی جامعه؛ امید به تحقق جامعه عدل موعود.

مقدمه:

عدالت اجتماعی، لازمه انسجام و مشارکت آگاهانه جامعه

عرصه فرهنگی، عمیق ترین و ذهنی ترین عرصه فعالیت هر سیستم اجتماعی است؛ از این رو برنامه ریزی و مبادرت به اقدام هدفمند در آن، دشوار بوده و متضمن ملاحظه روابط پیچیدهٔ عناصر و فُراگردهایی است که سبب پویایی و تحول فرهنگ می شوند.

جالب توجه آنکه پایدارترین رفتارها و کارکردهای عناصر اجتماعی، از فرهنگ جامعه ریشه می گیرند و ترویج روحیه عدل پذیری نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ از این رو اقدام در عرصه فرهنگ، علی‌رغم همه دشواری‌های آن، برای تحقق جامعه عدل ضروری است و در واقع، احیای مشخصه های جامعه عدل موعود، تا حد زیادی مستلزم اصلاحات عمیق فرهنگی است؛ به گونه‌ای که مردم را مشتاق زندگی در سایه حاکمیت عدل نماید و برای واکنش فعال در برابر هرگونه تمایل به تسرّی ظلم در جامعه، مستعد سازد.

مطرح شدن ضرورت اصلاحات فرهنگی، بر وجود فاصله قابل توجه میان وضع موجود و وضع مطلوب تأکید دارد.

در واقع هدف از اصلاحات اجتماعی، دستیابی به مختصات وضعیت مطلوب و شکل‌دهی جامعه نمونه و آرمانی است.

برای اصلاح رفتار سیستمهای اجتماعی، باید رفتار فردی و گروهی عناصر شکل‌دهنده آنها اصلاح گردد و جهت این «تغییر رفتار» باید متوجه منافع، اهداف، و نیازهای اساسی جامعه باشد.

آنچه برای همه سیستمهای اجتماعی اهمیت دارد، حفظ موجودیت و تأمین امنیت است. همواره تلاش برای بقا، بخش عمده‌ای از تلاشهای سیستمهای مذکور را متوجه خود ساخته است. مساعی متفکران و صاحبنظران در اداره امور دولت ها، به شکل گیری مجموعه متنوعی از نظریه ها و حتی آموزه های سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی، برای بقا و

توسعه جوامع انجامیده است. تنوع این آموزه‌ها به حدی است که از «تجویز استبدادی ترین رویه‌های کنترلی» تا «تحریم هر گونه رویه مداخله‌آمیز در امور جامعه» امتداد می یابد.[۲]

این آموزه‌ها در سیر تاریخ، ناگزیر با محک آزمون آشنا شده‌اند و تجربه نشان داده است که اصلاحات مبتنی بر استبداد و زور، صرفاً تا مقطع زمانی حضور قدرت برتر پایدار می‌مانند، زیرا این اصلاحات معمولاً بر ساختارهای عرصه سیاسی جامعه اعمال می‌شوند و بیشتر بر منابع قدرت سیاسی متمرکز می گردند.

برای پایدار ساختن اصلاحات، باید عرصه اقتصادی و فرهنگی جامعه را نیز مورد توجه قرار داد. توجه به عینیت یافتگی مسائل اقتصادی و عمق مسائل فرهنگی، فرصت ارزنده‌ای برای طراحی برنامه‌های اصلاحی پایدار فراهم می‌سازد.

ضرورت توجه به فرهنگ از آن روست که استمرار موفقیت برنامه‌های اصلاحات اجتماعی، در گرو پذیرش و مشارکت آگاهانه اعضای جامعه است؛ و رعایت عدالت، لازمه مشارکت آگاهانه آنها است.

در واقع، عدالت[۳] از جمله لوازم حیاتی هر نوع مشارکت اجتماعی است؛ به طوری که حتی در ضعیف‌ترین تشکلهای انسانی نیز استمرار حضور داوطلبانه افراد، در گرو ادراک آنان از نحوه و میزان رعایت انصاف[۴] و عدالت است. هر چه افراد رفتار کلی سیستم اجتماعی را عادلانه‌تر بدانند، تعهد آنان به مشارکت برای حفظ و توسعه آن بیشتر می‌شود.

از حضرت امام علی(ع) روایت شده است:

«اَلعدلُ أقوی أساسٍ[۵]؛

عدل قوی‌ترین بنیانهاست».

و: «اَلانصافُ یَألفُ القلوُب[۶]؛

انصاف و عدل دلها را پیوند می دهد».

بقای سیستمهای اجتماعی، وابسته به حفظ ثبات و حرکت متوازن و متعادل آنهاست. التزام سیستم به رعایت عدالت، مانع حاکمیت «منافع بخشی» بر «منافع کلی» می شود و میان «نیازها و خواسته‌های فرد فرد اعضای جامعه» و «بقای سیستم»، پیوند مستحکمی برقرار می‌کند؛ به طوری که همه افراد را بر می‌انگیزد که لااقل برای حفظ منافع خود، از سیستم اجتماعی حمایت نمایند؛ درحالی که با افزایش بی‌عدالتی، پیوند منافع جمعی و

منافع فردی بسیاری از اعضای اجتماع، ضعیفتر می‌شود؛ از این رو می‌توان گفت که «عدالت لازمه بقا و انسجام سیستم است و برای حیات معقول در عرصه‌های سیاست، اقتصادی، و فرهنگ ضرورت دارد.»

شیوع رفتارهای غیرمنصفانه در جامعه، روحیه کاری افراد را کاهش می‌دهد و افراد را بر علیه سیستم اجتماعی بر می‌انگیزاند؛ در حالی که سلوک منصفانه[7]، موجب افزایش تعهد افراد و بقای آنها در موقعیت موجود می‌شود و به مساعی داوطلبانه آنها برای نیل به اهداف اجتماعی، پر و بال می‌دهد. بدین ترتیب، عدالت مردم را منسجم نگه می‌دارد؛ در حالی که بی‌عدالتی[8] آنها را از هم جدا ساخته، پراکنده و متفرق می‌سازد. (فولگرو کروپانزانو، ۱۹۹۸، ص Xii)

عدالت، بن مایه مشروعیت حاکمیت است و می‌توان آن را به مثابه سنگ پایه[9] اصلاحات اجتماعی در نظر گرفت.

به طوری که از امیرالمؤمنین امام علی(ع) نقل شده است؛

«جامعه را چیزی جز اجرای عدالت اصلاح نمی کند.[10]» و «در حاکمیت اسلامی، هیچ نیازمندی بی‌هزینه نخواهد ماند و به هیچ کس (مسلمان یا غیر مسلمان) ظلم نخواهد شد.[11]».

از حضرت امام موسی کاظم «علیه السلام» نیز چنین روایت شده است :

«اگر عدالت اجرا شود، همه مردم بی نیاز می شوند.[12]»

همچنین از حضرت امام رضا (ع) روایت شده است:

«چون عدالت اجرا نشود، حاکمیت از چشم مردم می افتد.»[13]

مفهوم عدالت، اهمیت زیادی در مطالعات اقتصادی و سیاسی دارد؛ به طوری که به مثابه یکی از اصطلاحات محوری اخلاق و سیاست، اهمیت عالمگیر یافته و به منزله نقطه ثقل نظریه‌های سیاسی و اجتماعی نمایان می گردد. (کمپبل، ۲۰۰۱: ص ۱).

ضمن این که «عدل پذیری» مقوله‌ای فرهنگی است؛ که زمینه‌های سیاسی و اقتصادی تحقق عدالت اجتماعی را تحت تأثیر قرار می دهد. در واقع، استقرار «جامعه عدل» موکول به مشارکت مشتاقانه و فعالانه عناصر اجتماعی است؛ از این رو فرهنگ عدل پذیری به مثابه ضروری‌ترین الزامات دستیابی به جامعه عدل در نظر گرفته می‌شود.

مبانی روانشناختی عدالت و ظلم

انسانها در برابر بی عدالتی واکنشهای متفاوتی از خود نشان می دهند. اگر پیوستاری از

واکنشهای روانی را در برابر عدالت و بی‌عدالتی در نظر بگیریم، احتمالاً دو حالت افراطی تمایل به ستمگری و تمایل به ستم‌پذیری، موجب می‌شود که افراد کمتر عادلانه رفتار کنند. به هر حال می‌توان چنین فرض کرد که در حالت تمایل متعادل به حق‌پذیری، میزان رعایت عدالت در رفتار، بیشتر است (نمودار شماره ۱).

نمودار ۱

رابطه مفروض میان «میزان رعایت عدالت در رفتار» و در تمایل به حق‌پذیری، یا ستم‌پذیری و ستم‌گری

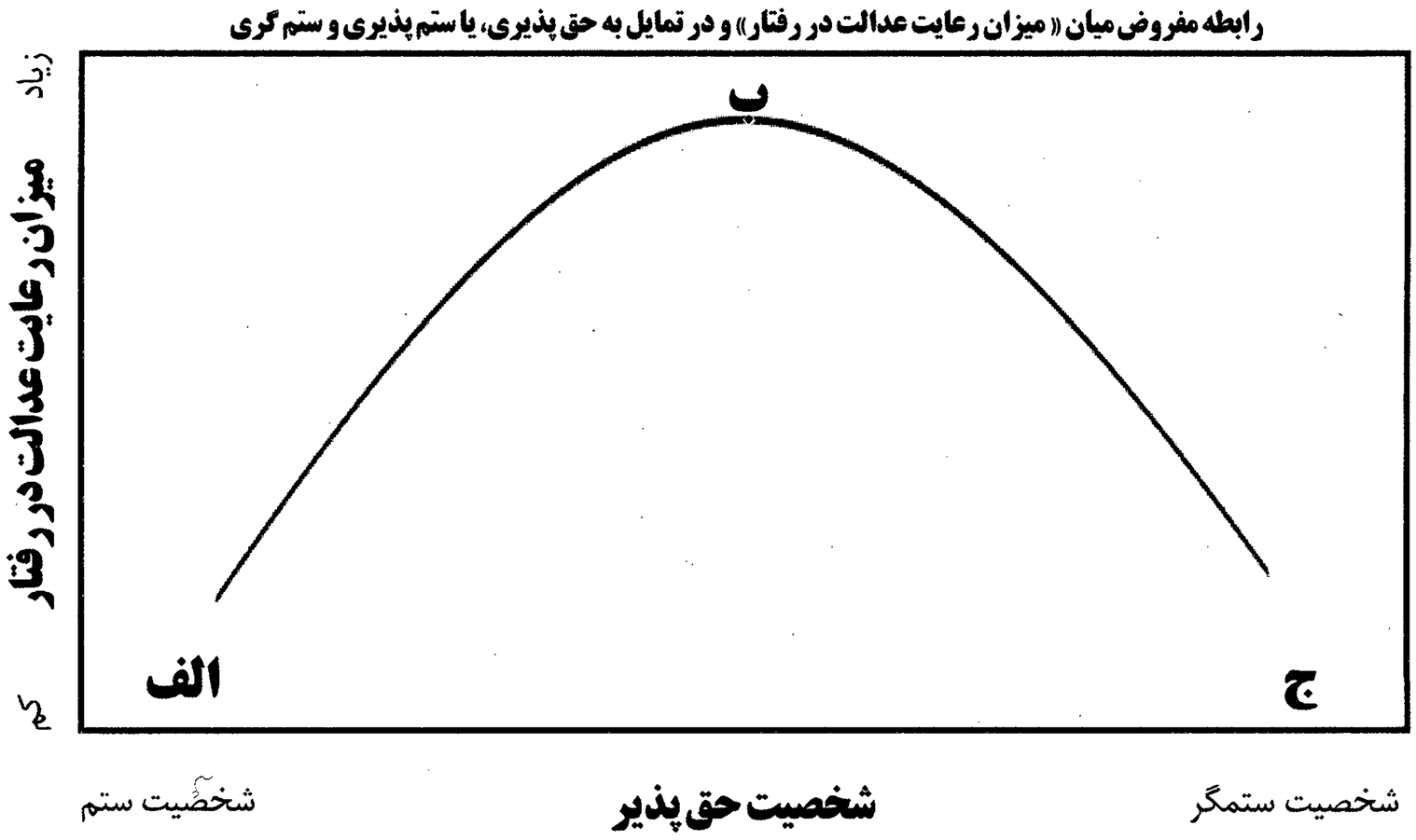

از این رو می‌توان انسانهای حق طلب و عدل‌پذیر را در یک گروه (ب) و در برابر انسانهای ستمگر و ستم‌پذیر (الف و ج) قرار داد. قرار دادن افراد ستمگر و ستم‌پذیر در یک گروه، از آن روست که فرض می‌شود «افراد ستم‌پذیر به نوعی بر مشروعیت ستمگری صحه می‌گذارند». همچنین می‌توان فرض کرد «کسانی که به هنگام ضعف، به راحتی در برابر ظلم تسلیم می‌شوند، احتمال بیشتری دارد که در زمان قدرتمندی، به گروه ستمگران بپیوندند».

حضرت امام علی(ع) در نامه‌ای خطاب به حضرت امام حسن مجتبی(ع) می‌فرمایند:

«وَ لاَ تَظلِمْ کما لاَ تُحِبُ أَنْ تُظْلَمَ؛[۱۴]

ستم مکن، چنان که دوست نداری بر تو ستم رود[۱۵].»

و **«مَا أَقْبَحَ الْخُضُوعَ عِنْدَ الحاجَةِ و الْجفاء عندَ الغنی؛**[۱۶]

چه زشت است فروتنی در هنگام نیازمندی، و درشتی به وقت بی نیازی[۱۷].»

ظرافت حرکت بر محور عدل به حدی است که اندک انحرافی را لغزشی بزرگ

می‌نمایاند و ذات افراط را چون تفریط، و تفریط را چون افراط جلوه می‌دهد؛ یعنی عدول کننده از حق و عدل، در هر مسیری که باشد، ظالم است.

در واقع ستم‌پذیری روی دیگر ستمگری است و هر آنکه دقیقاً بر صراط عدل مستقر نباشد، مراتبی از تمایل به ظلم را در خود دارد! حال ممکن است به دلیل فقدان قدرت، آن را بالفعل نساخته باشد.

اما عدالت‌جویی، عدل‌پذیری و عدالتگری، بن مایهٔ رفتار کسانی است که ظلم را به هیچ وجه مشروع نمی‌دانند، اصالت حق را غیر قابل تحریف می‌دانند، و نسبیت در اجرا و تحقق آن را روا نمی‌دارند.

نیکولا ماکیاولی[۱۸] در کتاب شهریار، راهبردی ظالمانه را برای دستیابی به قدرت سیاسی و حفظ آن، شناسایی و ترویج می‌نماید. به نظر او افراد مجازند برای جلو افتادن از دیگران، به هر عملی که ضرورت داشته باشد، دست بزنند. برخی از اصول مورد نظر او، عبارتند از:

۱. هرگز از خود تواضع نشان ندهید؛ زیرا هنگام رفتار با دیگران، تکبّر بسیار مؤثرتر است.

۲. تقوا و اخلاق برای افراد ضعیف مناسبند. افراد قدرتمند آزادند که هرگاه لازم باشد، برای نیل به اهدافشان اغواگری کنند، فریب بدهند، و دروغ بگویند.

۳. ترسناک بودن بسیار بهتر از مورد علاقه بودن است.

ماکیاولی اصرار داشت که افراد طالب قدرت باید فقط رویکردی را بپذیرند که بر پایه مصلحت و سودمندی[۱۹] بنا شده باشد. دیگران را رها کنند که به اموری چون رفاقت و وفاداری یا باورهایی درباره شرم، حیا و جوانمردی[۲۰] بپردازند، ولی «رهبران واقعاً موفق» باید همواره در ورای این گونه امور رفتار کنند. آنها باید صرفاً مترصد آن باشند که به هر عملی برای برنده شدن دست یابند.

به هر حال، علی رغم آن که اکثر مردم با فلسفه سیاسی ماکیاولی موافق نیستند، چنین به نظر می‌رسد که برخی از کسانی که ما با آنها سر و کار داریم، به بسیاری از این اصول ایمان دارند. از این رو پذیرفتنی است که «توافق با این آیین ظالمانه» یکی از ابعاد شخصیت این گونه افراد را شکل می‌دهد که با توجه به این پیشینه، ماکیاول گرایی[۲۱] نامیده می‌شود.

افرادی که با توصیه‌های ماکیاولی موافق هستند، مترصد آنند که با روشهایی ظالمانه

به سلطه جویی[۲۲] بر دیگران بپردازند؛ درحالی که افراد مخالف با این توصیه ها، از مساوات،انصاف، وفاداری و سایر اصول مردود از نظر ماکیاولی، حمایت می کنند.

پژوهشهای اخیر نشان داده‌اند که افراد دارای تمایل زیاد به ماکیاول گرایی، شباهت بسیار زیادی به جنایتکاران روانی[۲۳] دارند؛ چنین افرادی چرب زبان و جذاب بوده[۲۴]، به راحتی دروغ می گویند؛ بدون نگرانی دیگران را استثمار می کنند و تحت سلطه خود قرار می دهند؛ به ندرت از صدمه زدن به دیگران دچار احساس گناه یا ندامت می شوند؛ سنگدل هستند؛ و احتمال کمی دارد که با دیگران احساس همدلی[۲۵] بنمایند.

بعلاوه جنایتکاران روانی تمایل دارند که از امیال آنی[۲۶] خود تبعیت کنند؛ بی‌مسؤولیت باشند؛ و دچار نوعی احساس کسالت شوند.

شواهد اخیر نشان می دهد که افراد دارای تمایل زیاد به ماکیاول گرایی نیز دقیقاً چنین خصلتهایی را نمایان می سازند (گرین برگ و بارون، ۲۰۰۰، صص ۱۱۰ و ۱۱۱).

به کارگیری تعبیر جنایتکار روانی یا بیمار روانی، به معنای ناگزیری ظالم از ارتکاب ظلم نیست، بلکه به تفاوت ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری افراد ستمگر با ویژگی‌های شخصیتی انسانهای متعادل اشاره دارد. واقعیت این است که افراد ستمگر و ستم‌پذیر در جامعه وجود دارند و بر اساس ایده‌های خود رفتار می کنند؛ و بدیهی است که هرگاه تعداد این گونه افراد افزایش یابد، جامعه با خطرات جدی مواجه می شود.

البته همواره افراد ستم پیشه و ظلم‌پذیر توجیهاتی برای رفتار خود دارند؛ برای مثال در وضعیت اقتدار، دلایل رفتار خود را با اشاره به مواردی نظیر «نیازمندی دیگران به هدایت شدن توسط آنها»؛ «ضرورتهای زمان و مکان»؛ و «اهمیت ایفای نقش به مثابه دیکتاتور خیرخواه» توجیه می کنند! در وضعیت ضعف نیز ظلم‌پذیری خود را با اشاره به مواردی چون «شانس و اقبال»، «تقدیر زمانه» و «مجبور بودن ستمگر به ستم گری برای حفظ قدرت» موجه جلوه می دهند!

بنابراین، افراد ظالم و ظلم‌پذیر «تعابیر و تفاسیر تحریف شده‌ای از عدالت» در ذهن خویش دارند که به ویژه هنگام ارتکاب ظلم، برای تسکین وجدان و حفظ ثبات روانی خود، از آنها استفاده می کنند.

بدین ترتیب امکان دارد که رفتارفرد ظالمانه باشد، ولی او آن را عادلانه ادراک کند؛ یا ممکن است رفتار ظالمانه خود راتوجیه نماید و آن را کاملاً عادلانه جلوه دهد.

همچنین امکان دارد رفتاری عادلانه، تحت ملاحظاتی، ظالمانه به نظر آید؛ به ویژه بسیار محتمل است که «رفتار عادلانه» غیر منطقی، آرمان گرایانه، حیله گرانه و ناشی از ضعف ارزیابی شود یا به مقاصدی دیگر اسناد[۲۷] داده شود.

افراد معمولاً خود را علاقه‌مند به عدالت نشان می‌دهند؛ از این رو، اگر مرتکب رفتاری غیرمنصفانه[۲۸] (اعم از ستمگری یا ستم پذیری) شوند، دچار عارضه ناهماهنگی شناختی[۲۹] خواهند شد. این ناهماهنگی هنگامی ایجاد می‌شود که دو ادراک مرتبط با هم، در تضاد با هم باشند. این وضعیت برای افراد تنش[۳۰] ایجاد می‌کند و آرامش روانی آنها را سلب می‌نماید و سبب می‌شود که آنها برای تصحیح یکی از دانسته‌ها، یا باورهای ناهماهنگ خود، تلاش کنند تا تنش یا ناهماهنگی شناختی خود را کاهش دهند. بدین ترتیب فرد برای بازیابی هماهنگی شناختی، مبادرت به اصلاح رفتار خود می‌کند. (هرسی و بلانچارد، ۱۹۸۸، ص ۲۲).

هنگامی که افراد معتقد به ارزش عدالت در رفتار، مرتکب بی‌عدالتی شوند یا با ظلمه همنوا شده، ارتکاب ظلم را با ظلم‌پذیری خود تسهیل نمایند، ناگزیر از آنند که برای کاهش ناهماهنگی شناختی، خود تلاش کنند.

در یک حالت، ممکن است فرد رفتار و کردار ظالمانه یا ظلم‌پذیرانه خود را ترک کند و به هماهنگی شناختی برسد. در حالت دیگر ممکن است رفتار ظالمانه خود را ادامه دهد؛ ولی ناهماهنگی شناختی را با استفاده از برخی ترفندهای دفاعی، نظیر موارد ذیل، کاهش دهد:

۱. مفهوم عدالت را تحریف نماید و رفتار خود را عادلانه بپندارد.

۲. افراد عادل را «خوب»، ولی «آسیب‌پذیر» ارزیابی کند و عدالت پیشگی را مغایر با واقع‌گرایی معرفی نماید و ادعا کند تحقق عدالت امکان‌پذیر نیست.

۳. ارتکاب عمل ظالمانه را به طور موقت، برای نیل به اهدافی به ظاهر مقدس و قابل احترام، ضروری قلمداد کند.

همچنین افراد ظلم‌پذیر ممکن است با روشهایی چون ترفندهای ذیل، خود را متقاعد سازند که باید ظلم را تحمل کرد:

۱. به خود تلقین نمایند که عدالت شعاری فریبنده و آرمان‌گرایانه است و در جهان واقعی قابل دسترسی نیست.

۲. خود را متقاعد سازند که شرط «بقا و موفقیت»، همنوایی با صاحبان قدرت است و لااقل در کوتاه مدت باید ظلم آنان را تحمل کرد تا در بلند مدت کامیاب گشت.

۳. با تحریف مفهوم صبر، آن را به جای استقامت و پایداری، «انفعال در برابر ظلم» معنی کنند و خود را صبور قلمداد نمایند.

۴. ظلم را به تقدیر زمانه نسبت دهند و خود را بی گناه، مظلوم، و ناگزیر معرفی نمایند.

۵. ادراک خود از وضعیت را تحریف نمایند و بی‌عدالتی را عدل انگاشته، رفتار خود را توجیه نمایند.

هنگام ارزیابی یک رفتار از حیث میزان عادلانه بودن، ممکن است چهار حالت افراطی در تلاقی دو پیوستار نسبی شکل گیرد (نمودار شماره ۲):

الف) ادراک صحیح عدالت: رفتار عادلانه، به درستی ادراک می‌شود.

ب) ادراک نادرست از عدالت: رفتار ظالمانه، رفتاری منصفانه ادراک می‌شود.

ج) ادراک نادرست از بی‌عدالتی: رفتار عادلانه، رفتاری ظالمانه ادراک می‌شود.

د) ادراک صحیح بی‌عدالتی: رفتار ظالمانه، به درستی ادراک می‌شود.

نمودار ۲

خطاهای ادراکی محتمل در ارزیابی میزان عدالت در رفتارهای اجتماعی

ادراک عدل / ادراک ظلم		
	(الف) ادراک صحیح عدل	(ب) عدل انگاری ظلم
	(ج) ظلم انگاری عدل	(د) ادراک صحیح ظلم

عادلانه — **مراتب بلوغ پیرامون برای عدالت پذیری** — ظالمانه

بنابراین ممکن است دو نوع خطای ادراکی رخ دهد: «رعایت عدل، ظلم انگاشته شود» و «ارتکاب ظلم، رفتاری عادلانه قلمداد گردد».

این خطاهای ادراکی ممکن است به قضاوت افراد درباره عملکرد سیستمهای اجتماعی و حکومتها نیز تسری یابد.

نکته قابل توجه آنست که رفتار افراد بر مبنای «ادراک آنها از واقعیت» شکل می گیرد، نه «خودواقعیت»! این نکته نیز در خور توجه است که ادراک رخدادهای اجتماعی، بسیار دشوارتر از ادراک وضعیت اشیاء فیزیکی است (رضائیان، ۱۳۷۹، صص۳۶ و ۴۲).

نظریه برابری فرهنگیِ ستمگری و ستم‌پذیری

نظریه برابری[۳۱] به مثابه یک مدل انگیزش، توضیح می دهد که چگونه افراد تلاش می کنند تا در مبادلات اجتماعی[۳۲] به انصاف و عدالت نایل گردند. در این نظریه با تأکید بر نظریه ناهماهنگی شناختی، ادعا می شود که افراد قربانی بی عدالتی در مبادلات اجتماعی، برای اصلاح و جبران آن تلاش می کنند.

عمل[۳۳] اصلاحی ممکن است بی‌سر و صدا باشد برای مثال، ممکن است رفتار افراد یا طرز تلقی آنها را درباره سرقت تغییر دهد و آنها را به سرقت از ظالم متمایل سازد؛ یا ممکن است به صورت افراطی متجلی گردد برای مثال، به تلاش برای صدمه زدن به افراد دیگر «به ویژه افراد ظالم» بینجامد. در واقع در هر تبادل اجتماعی ممکن است سه رابطه ادراک شود: برابری، نابرابری منفی[۳۴] و نابرابری مثبت.[۳۵] (کراتینر و کی نی کی، ۲۰۰۱)

نابرابری هنگامی ادارک می‌شود که فرد احساس کند نسبت دستاوردهای[۳۶] او به آورده هایش[۳۷]، در مقایسه با افراد دیگر، برابر نیست (نمودار شماره ۳).

نمودار ۳

مقایسه نسبت مبادلات اجتماعی فرد و دیگران

دستاوردهای دیگری / آورده های دیگری	؟	دستاوردهای فرد / آورده های فرد

به جای علامت ؟ ممکن است =، < ، > قرار گیرد

آورده ها یا دست مایه های افراد، مواردی چون سن، تجربه، تحصیلات، موقعیت اجتماعی، وضعیت سازمانی، شایستگی های کیفی و میزان سخت کوشی را در برمی گیرد. باید به این نکته توجه داشت که مقایسه آورده ها و دستاوردهای افراد و دیگران، بر مبنای ادراک فرد مقایسه کننده انجام می شود (لوتانز، ۱۹۸۹، ص ۲۵۱). بنابراین در اینجا نیز ممکن است ادراکی نادرست به مثابه مبنای مقایسه، مدنظر قرار گیرد.

اگر فرد چنین ادراک کند که نسبت «دستاوردها به آورده های خودش»، از «نسبت دستاوردها به آورده های فرد مورد مقایسه» بیشتر است، احساس نابرابری مثبت می کند و در حالت عکس، دچار احساس نابرابری منفی می شود. افراد در برابر احساس نابرابری منفی ناشکیباترند. افرادی که احساس می کنند حقشان پایمال شده است، با شدت بیشتری برای اصلاح وضعیت برانگیخته می شوند (کرایتنر و کی نی کی، ۲۰۰۱: صص ۲۴۱ و ۲۴۲).

نکته قابل تأمل این است که افراد برای نیل به برابری چه مسیری را انتخاب می کنند؛ برای مثال، آن که احساس نابرابری منفی می کند، چگونه «نسبت دستاوردها به آورده های خود» را افزایش می دهد. آیا برای احقاق حق خویش، به چانه زنی می پردازد تا دستاوردهایش را فزونی بخشد؟ یا مرتکب فعالیت منفی شده و از آورده های خویش می کاهد؟ یا ادراک خود از «دستاوردها و آورده های خود و دیگری» را تغییر می دهد؟ به هر حال جهت این اصلاح به عوامل متعددی بستگی دارد؛ احتمالاً اعتقادات، باورها، ارزشها و هنجارهای پذیرفته شده فردی، و همچنین واقعیتها، مصنوعات و نمادهای شکل گرفته در جامعه، بر انتخاب نحوه و جهت اصلاح رفتار فرد تأثیر دارند.

همچنین این که آیا میان «روش انتخابی فرد برای نیل به برابری، و «میزان تمایل وی به ماکیاول گرایی» رابطه وجود دارد یا خیر، فرضیه ای در خور بررسی است. در اینجا از نظر مدیریت رفتار اجتماعی، این موضوع حائز اهمیت است: که چگونه باید تلاش افراد برای نیل به برابری را در جهت منافع اجتماعی هدایت کرد.

از لحاظ نظری، بهترین حالت مفروض برای استمرار حیات، انسجام، رشد و توسعه جامعه، آن است که اساساً نابرابری وجود نداشته باشد، ولی در حالتی که نابرابری ادراک می شود، مطلوب آن است که افراد به ترتیب ذیل عمل کنند:

۱. بررسی کنند که آیا واقعاً نابرابری وجود دارد؛ زیرا چه بسا که نابرابری ادراک شده، با واقعیت منطبق نباشد.

۲.در صورت اطمینان از وجود نابرابری، از طریق مذاکره برای اصلاح رویه‌هایی که موجب نابرابری شده‌اند، اقدام نمایند؛ تا بدین ترتیب احتمال بروز نابرابری در رفتار با سایر اعضای اجتماع نیز کاهش یابد. البته جامعه نیز موظف است که مسؤولانه، ساز و کارهای مناسبی را برای رفع نابرابری‌های احتمالی پیش بینی نماید.

با توجه به مباحث پیشین، چنین به نظر می‌رسد که در صورت ادراک نابرابری، واکنشهای افراد عدل‌پذیر و حق‌طلب با واکنش‌های افراد ظلم‌پذیر یا ستمگر متفاوت خواهد بود. احتمالاً افراد حق طلب با «ارائه بازخورهای منفی یا مثبت»[۳۸] زمینه اصلاح سیستم مبادله اجتماعی را فراهم می‌سازند؛ ولی کژکارکردی‌های افراد ظلم‌پذیر یا ستمگر، در «همنوایی با سیستم موجود یا سوء استفاده از آن» تجلی می‌یابد.

اهمیت پذیرش فرهنگی در تحقق جامعه عدل

پایداری سیستم‌های عدالت مدار در جوامع انسانی، به میزان مساعی هوشیارانه و آگاهانه مردم در حمایت از سیستم‌های مذکور بستگی دارد؛ همچنان که نظامهای حکومتی ستمگر نیز نمی‌توانند در میان مردم عدالت‌جو و ظلم‌ستیز باقی بمانند. حکومت ظلم در میان افراد حق طلب، فقط دو راه در پیش روی دارد: «کناره‌گیری از قدرت» یا «ترک رفتار ظالمانه و یادگیری رفتار جدید».

در واقع تا زمانی که مردم ظلم‌پذیر نباشند، حکومت ظلم پاگیر نمی‌شود و استقرار نمی‌یابد؛ و تا زمانی که مردم عدالت جو و حق طلب نباشند، قدر و منزلت زندگی در حکومت عدل را در نمی‌یابند و حکومت عدل پایدار نمی‌ماند. بنابراین، هدایت فرهنگ جامعه به سوی افزایش بلوغ عدل‌پذیری، از بنیانی‌ترین اقدامات برای برپایی حکومت عدل است.

هدایت فرهنگ باید به گونه‌ای انجام شود که سطح آگاهی و میزان آشنایی مردم با شاخصهای نظام عدل را فزونی بخشد تا مردم از توان ارزیابی اعمال حاکمان و تشخیص مراتب حق‌گرایی در رفتار آنها، برخوردار گردند.

با در نظر گرفتن دو پیوستار نسبی «مراتب تمایل رهبران به عدالت پیشگی» و «مراتب بلوغ پیروان برای حق‌طلبی و ظلم ستیزی»، چهار حالت کلی درباره حکومتها قابل تصور است (نمودار شماره ۴): الف) حکومت پایدار عدل؛ ب) حکومت ناپایدار عدالت گرا؛

ج) حکومت ناپایدار ظلم گرا؛ د) حکومت نسبتاً بلند مدت ظلمه.

نمودار ۴

تاثیر بلوغ عدل پذیزی پیروان و تمایل رهبران به عدالت بر پایداری حکومت

(الف)حکومت پایدار عدل (همنوایی عدالت پیشگی و حق گرایی)	(ب)حکومت ناپایدار عمل گرا (تعارض عدل ستیز)
(ج)حکومت ناپایدار ظلم گرا (تعارض ظلم ستیز)	(د)حکومت بلند مدت ظالم (همنوایی و سازگاری ظالم و ظلم پذیر)

مراتب تمایل رهبران به عدالت پیشگی: زیاد / کم

مراتب بلوغ پیرامون برای عدالت پذیری: کم / زیاد

در حالت مفروض (د)؛ یعنی شرایطی که رهبران یک جامعه ظلم‌گرا باشند و مردم نیز در برابر ظلم آنان بی تفاوت باشند، احتمال سیطره بلند مدت ظلمه بر جامعه مذکور افزایش می یابد؛ اما با توجه به کاهش انگیزه تلاش، سطح بازدهی جامعه و سطح توانمندی بالفعل اجتماع تنزل می یابد و جامعه به سوی حالت رکود متمایل می گردد. در حالتی که رهبران ظالم، با مردمی ظلم‌ستیز مواجه می شوند (حالت ج)، به طور طبیعی احتمال بقای حکومت ظالمان بسیار کاهش می یابد. در حالتی که رهبرانی عادل با مردمی ظلم‌پذیر و عدل‌ستیز سر و کار داشته باشند، چندان نمی توان به دوام حکومت عدل خوشبین بود. اما در حالتی که رهبران عادل، با مردمی حق طلب و حق شناس و عدالت جو سر و کار داشته باشند، حکومت عدل مستقر می گردد و فرهنگ حق‌گرایی بر رفتار و کردار مردمان سایه می افکند و جامعه در مسیر هدایت و رشد و تعالی قرار می گیرد.

بدین ترتیب به نظر می رسد که استقرار پایدار حکومت عدل، مستلزم زمینه سازی

فرهنگی است و نمی‌توان رفتار عادلانه را به جامعه‌ای که شایسته آن نیست، تحمیل کرد؛ یعنی اجرای عدالت، مستلزم آمادگی[۳۹] مردم است.

البته همه مردم تمایل دارند که با آنها عادلانه رفتار شود؛ ولی گویا تعاریف متفاوتی از عدالت را مد نظر خود دارند.

گاهی اختلاف نظر افراد درباره مفهوم عدالت، از منافع متضاد[۴۰] آنها ریشه می‌گیرد (میللر، ۱۹۹۹: ص ۲۵)؛ همچنین شاید بتوان ادعا کرد که گرایش افراد به پذیرش مفهوم خاصی برای واژه عدالت، به میزان بلوغ[۴۱] و آمادگی آنها بستگی دارد.

در تقسیم‌بندی استربا از دیدگاههای آموزه‌های فلسفی سیاسی درباره عدالت، آرمان سیاسی نهایی جوامع سوسیالیستی، «برابری» و آرمان سیاسی نهایی جوامع لیبرال، «آزادی» فرض می‌شود. (استربا، ۱۹۹۹: صص ۲ و ۳).

می‌توان فرض کرد که تعبیر سوسیالیستی مفهوم عدالت، در جامعه‌ای که میانگین بلوغ افراد در آن نسبتاً پایین است، بیشتر طرفدار داشته باشد و با افزایش مراتب بلوغ، تعابیر دیگری مورد توجه آنها قرار گیرد. بدین ترتیب در شرایطی مفروض که میانگین بلوغ اجتماعی افزایش یابد، تا حدی که نیاز به احترام[۴۲] و خود شکوفایی[۴۳] محرک اصلی اعضای جامعه به شمار آید (ر.ک: هرسی و بلانچارد، ۱۹۸۸: ۴۳۰ و ۴۳۱)، احتمال دارد که تعاریف دیگری از عدالت برای آنها جلب توجه نماید؛ همچنین در صورتی که ارضای نیاز به زیبایی شناختی[۴۴]، دغدغه اصلی افراد یک جامعه باشد، احتمالاً تعابیر ظریفتر و جالب‌تری از مفهوم عدالت، مبنای ساخت جامعه آرمانی آنها خواهد بود و تغییر شکل برجسته‌ای در ساختار و محتوای نهادهای اجتماعی و انسانی جامعه مذکور مشاهده خواهد شد (ر.ک: رضائیان، ۱۳۷۹، ۱۱۵). می‌توان انتظار داشت که انسانهای بالغ‌تر بیشتر متمایل به دستیابی به حقوق حقه خود باشند و تمایلات عدالت جویانه در آنها بیشتر بر محور حق‌طلبی فعال باشد. بدین ترتیب می‌توان فرض کرد که افراد بالغ‌تر، در برابر بی‌عدالتی مثبت و منفی، واکنش مشابه‌تری داشته باشند؛ ولی افراد نابالغ، حساسیت چندانی در برابر بی‌عدالتی مثبت از خود نشان ندهند.

هر سی و بلانچارد، بلوغ پیروان را بر حسب درجه‌ای که «می‌خواهند» و «می‌توانند» وظایف خود را انجام دهند، رتبه بندی می‌کنند. بدین ترتیب با افزایش توان و تمایل[۴۵] افراد، رفتار رهبران نیز باید متناسب با سطح بلوغ آنها تغییر نماید (کوفی، کوک، وهارنسیکر، ۱۹۹۴: ص۳۰۲).

با فرض این که «اجرای عدالت بر مبنای آرمان سوسیالیستی» در میان جامعه‌ای با

بلوغ نسبتاً پایین، امکان‌پذیر باشد، «اجرای عدالت بر مبنای حق» مستلزم زمینه‌ای با بلوغ اجتماعی بالاتر است؛ زیرا شاید بتوان برای «توسعه برابری» در میان عناصر اجتماعی، با استفاده از سبکهای دستوری، ساز و کارهای اجرایی ساده‌ای را به جامعه دیکته کرد؛ ولی «اجرای عدالت بر مبنای حق» به ساز و کارهای پیچیده‌تری برای تشخیص و ارزیابی حقوق فردی و اجتماعی نیاز دارد که اجرای آنها در گرو مشارکت صادقانه و از خودگذشتگی اعضای جامعه است. بنابراین برای «اجرای عدالت حق گرا»، جامعه و زمینه‌ای با سطح آمادگی بالا مورد نیاز است و متناسب با آن، سبک رهبری در چنین جامعه‌ای متمایل به جلب مشارکت و تفویض امور به افراد خواهد بود.

از حضرت امام علی(ع) در غرر و درر چنین روایت شده است:

«بِالعُدُولِ عَنِ الحقِّ تَکُونُ الضّلالَةُ؛

انحراف از حق، موجب گمراهی است»

منظور این است که میان حق و باطل، واسطه‌ای وجود ندارد. (شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۳، ش ۴۲۶۶)

بنابراین ادراک «عدالت حق مدار علوی» و گرایش عملی به سوی آن، مستلزم برخورداری از توان تشخیص و سطح بلوغ نسبتاً بالایی است. از این رو چنین فرض می‌شود که سطح بلوغ و آمادگی پیروان، علاوه بر این که «تعبیر ترجیحی آنها از مفهوم عدالت[۴۶]» را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بر میزان «قابلیت آنها برای مشارکت در اجرای عدالت» نیز تأثیر دارد.

بنابراین تأکید می‌شود که اگر هدف سیستم اجتماعی، دستیابی به مختصات جامعه آرمانی و نمونه اعلای جامعه انسانی، بر مبنای «عدالت حق گرا» است، ابتدا باید برای توسعه شعور عدل‌پذیری در عرصه فرهنگی خود اقدام کند. چنین اقدامی، مستلزم توجه به پویاییهای عرصه فرهنگی و ملاحظه دشواری اقدام در آن است.

۱. عضو هیأت علمی سازمان مطالعه و تدوین و دانشجوی دکتری مدیریت سیاستگذاری عمومی (دوره تحقیق).
۲. برای مطالعه بیشتر، رجوع کنید به مقاله «عدل موعود، حلقه آخر سلسله چالشهای بشری برای تصویرگری جامعه عدل»؛ نشریه گل نرگس، جهاد دانشگاهی علوم پزشکی تهران، ویژه‌نامه دومین جشنواره دانشجویی منتظران موعود (عج)، مهرماه ۱۳۸۱، ص ۳۳.
۳. justice.
۴. fairness.
۵. شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ش ۸۶۳.
۶. شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ش ۱۱۳۰.
۷. fair treatment.
۸. injustice.
۹. cornerstone.
۱۰. حکیمی، ۱۳۶۸، ص ۵.
۱۱. حکیمی، ۱۳۶۸، ص ۵.
۱۲. حکیمی، ۱۳۶۸، ص ۶.
۱۳. حکیمی، ۱۳۶۸، ص ۶.
۱۴. نهج البلاغه، نامه ۳۱.
۱۵. نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، ۱۳۷۸: ص ۳۰۱.
۱۶. نهج البلاغه، نامه ۳۱.
۱۷. نهج‌البلاغه، ترجمه شهیدی، ۱۳۷۸: ص ۳۰۶.
۱۸. Niccolo Machiavelli.
۱۹. expediency and usefulness.
۲۰. fairplay.
۲۱. Machiavellianism.
۲۲. manipulation.
۲۳. psychopaths.
۲۴. glib and charming.
۲۵. empathy.
۲۶. impulsive.
۲۷. attribution.
۲۸. conflicting interests.
۲۹. cognitive dissonance.
۳۰. tension.
۳۱. equity theory.
۳۲. social exchanges.
۳۳. corrective action.
۳۴. negative inequity.
۳۵. positive inequity.
۳۶. outcomes.
۳۷. inputs.
۳۸. negative or positive feedback.
۳۹. readiness.
۴۰. conflicting interests.
۴۱. maturity.
۴۲. esteem.
۴۳. Self-actualization.
۴۴. aesthetics.
۴۵. willingness - ability.
۴۶. justice conception.